

نظري اجمالي بر حقوق معاهدات

يان براونلي
ترجمه: احمد قطينه

1

مقدمه

بخش عمده‌اي از اختلافات بين‌المللي با مسئله اعتبار قراردادها و تفسير آن ارتباط پيدا مي‌کند و مفهوم عملي مناسبات دولتها در قالب عهدنامه‌ها تجسم مي‌يابد. ارگانهاي عظيم بين‌المللي از جمله سازمان ملل متحد، مباني حقوق خود را در قراردادهاي چندجانبه جستجو مي‌کنند.

کميسیون حقوق بين‌الملل از بدو شروع به کار به قانون معاهدات توجهي خاص مبذول داشت و در سال 1966 پيشنويسي را در يك طرح هفتاد و پنج ماده‌اي برگزيد. اين پيش‌نويس پايه و اساس مذاکرات وین را تشکيل داد که طی دو نشست در سالهاي 1968 و 1969 کنوانسيون وین را در باب حقوق معاهدات شامل هشتاد و پنج

ماده و يك ضميمه به انجام آورد. عهدنامه مذکور هنوز قوت اجرائي نيافته است و به تصويب سي و پنج کشور نیاز دارد تا لازم الاجرا شود.¹ عهدنامه روي هم رفته در مقام توضيح مسائل مبهم حقوق عام ملل نيست و چنين مقصودي از آن مستفاد نمي شود. مقدمه عهدنامه تأييد مي کند که مسائلي که در عهدنامه پيش بيني نشده و مقررات عهدنامه به آن نظم و نسقي نداده است، همچنان در شمول حکومت قواعد حقوق بين الملل عرفي باقي خواهد ماند. با وجود اين، مواد متعددي از عهدنامه در اصل در مقام توضيح و تبیین حقوق کنوني است و موادي که چنين نيست اماره بر مقررات و قواعدي است که از حقوق عام ملل ناشي شده است. مقررات کنوانسيون وين اکنون به عنوان مأخذي عمده بحساب مي آيد؛ همچنانکه در ترافع شفاهي در محضر دادگاه بين المللي دادگستري² در قضيه ناميبيا، دادگاه در رأي مشورتي خود چنين بيان عقیده مي کند:

1. ماده 84 عهدنامه وين روي هم ضمناً عهدنامه مذکور از 27 ژانويه 1980 از حيث امضا تکميل و لازم الاجرا گردیده است. ايران عضو اين عهدنامه نمي باشد. «مترجم».

2. International Court of Justice (I.C.J.)

«قواعد پیش‌بینی شده در عهدنامه وین را در ارتباط با فسخ عهدنامه حاکم بر مناسبات به سبب نقض می‌توان از جهات متعددی، تدوین قواعد و مقرراتی عرفی در باب موضوع بحساب آورد».

عهدنامه وین در باب حقوق معاهدات بوسیله اکثریت قاطعی از شرکت‌کنندگان در کنفرانس پذیرفته شد و متضمن کُند جامعی است در زمینه‌های اصلی حقوق معاهدات، معهذا قانون معاهدات با مسائل زیر سر و کار ندارد:

الف. معاهدات بین‌کشورها و سازمان‌های بین‌المللی و یا بین دو یا چند سازمان بین‌المللی.

ب. مسائل مربوط به تغییر و جانشینی حکومت.

ج. تأثیر جنگ بر معاهدات.

معاهده وین اثر قهقرائی ندارد و عطف به‌ماسبق نمی‌شود.

کمیسیون حقوق بین‌الملل در طرح موقتی مربوط به حقوق معاهدات، عهدنامه را چنین تعریف می‌کند:

« هر توافق بین‌المللی مدون که در یک، دو و یا چند سند مربوط بهم گنجانده

شده باشد و صرفنظر از عنوان خاص (معاهده، کنوانسیون، پروتکل، پیماننامه، منشور، قانون، سند، اعلامیه، توافقنامه، تبادل یادداشت، صورتجلسه مذاکرات مورد توافق، یادداشت توافق، قرار و مدار موقت و یا هر نام دیگر) که به آن داده شود، بین دو یا چند دولت و یا دیگر اشخاص حقوق بین‌الملل منعقد شده و حقوق بین‌الملل حاکم بر آن باشد».

کنوانسیون وین همانطوری که در طرح نهائی کمیسیون حقوق بین‌الملل مقرر شده بود، شامل معاهداتی است که بین دولتها منعقد گردد. به موجب ماده 3 معاهده وین، این محدودیت تأثیری در اعتبار قانونی موافقتنامه‌های منعقد شده بین دولتها و سایر تابعان حقوق بین‌الملل و یا موافقتنامه‌های منعقد شده بین چنان تابعانی نخواهد داشت. شق الف بند 1 ماده 2 عهدنامه، معاهده را اینطور تعریف می‌کند: موافقتنامه‌های بین‌المللی که به صورت کتبی بین کشورها منعقد شود و تابع حقوق بین‌الملل باشد؛ خواه در یک سند، دو یا چند سند مربوط بهم تنظیم شود و تحت هر عنوان خاصی که باشد. این

مقررات موضوع قرارداد هائی را که بین دولتها و افراد یا شرکتهای منعقد می شود، در بر نمی گیرد. در دعوی شرکت سابق نفت انگلیس و ایران³ دادگاه بین المللی دادگستری این ادعای دولت انگلیس را که امتیازنامه نفت از مصادیق عهدنامه یا پیمان نامه مذکور در بیانیه دولت ایران دایر به قبول صلاحیت اجباری دادگاه بین المللی بر طبق اساسنامه آن دادگاه است، رد کرد. ماده 2 کنوانسیون وین تصریح می کند که قرارداد هائی که عهدنامه وین به آنها تسری دارد، تابع حقوق بین الملل است و براین اساس، ترتیبات مختلف تجاری از قبیل قرارداد های خرید و اجاره را که بین دولتها بعمل می آید و منحصرأ تابع یک یا چند قانون ملی و محلی است، از شمول عهدنامه مستثنی می کند. کمیسیون حقوق بین الملل در حال بررسی موضوع و مسئله قرارداد هائی است که سازمان های بین المللی، منعقد نموده اند.

3. مجموعه آرای دادگاه بین المللی دادگستری - 1925، ص 111 و 112.

1. شکل و ترکیب معاهده: چگونگی

مذاکره در باب معاهدات و رساندن آن به مرحله اجرا تابع قصد و رضای طرفهای معاهده است و اساساً نیازی به رعایت ترکیب و شکل خاصی ندارد؛ فیالمثل یک توافق ممکن است جزء صورتجلسه یک کنفرانس ثبت گردد. در عمل، قالب و فرم معاهدات تا حدی تابع عرف و روش معمول است. بدین ترتیب، فرم معاهده برحسب اینکه توافق بین کشورها، سران کشورها، دولتها و یا وزرا و وزارتخانه بخصوصی باشد، فرق میکند. کنوانسیون وین منحصراً به قراردادهایی که به صورت کتبی باشد، شمول دارد؛ ولی ماده 3 کنوانسیون تأکید میکند که این محدودیت تأثیری در اعتبار قانونی توافقهایی که در قالب کتبی نیست، ندارد. بدیهی است بخشهای عمده ای از معاهده وین با توافقهایی شفاهی ارتباطی ندارد؛ معیناً این حقیقت را نمیتوان انکار کرد که قسمتهای مهمی از قانون معاهدات - فیالمثل آنچه که به

بطلان و فسخ مربوط می‌شود - نسبت به قراردادهاي شفاهي نیز قابل اعمال است.

2. اختیارات تام و امضا: دوران سلاطین

مستبد و کندی ارتبانات، این رویه را معمول کرد که به نمایندة فرمانروا برای مذاکره و ایجاد تعهد برای آمر، اختیار تام داده شود. بنابر معمول عصر ما جز در مواردی که قصد طرفهای معاهده غیر از این باشد، «اختیار تام» متضمن صلاحیت برای مذاکره و انعقاد و امضای معاهده است. در مورد قراردادهاي منعقدہ بین دولتها از تعبیر «اختیار تام» به معنای اعتبارنامه‌ای که مؤید این اختیار باشد و بازبینی متقابل این اعتبارنامه بوسیله طرفین مذاکره کننده، تا حدی صرفنظر شده است. نتیجة موفقیت‌آمیز مذاکرات درخصوص يك معاهده، قبول متنی است که مورد توافق قرار گرفته است. یکی از آثار امضای يك معاهده، تصدیق صحت آن معاهده است؛ ولی تصدیق متن يك معاهده به طرق دیگری، فی‌المثل گنجاندن آن در سند نهایی يك کنفرانس یا پاراف معاهده نیز میسر است. آثار حقوقی امضا در يك

معاهده - غير از اثر تصديقي آن - از
این قرار است:

در موردی که قدرت الزامی امضا
موکول به تصویب پذیرش یا موافقت نهائی
است، امضای معاهده اعلام قبولی بر
التزام نسبت به آن تلقی نمی‌شود. معهدا
امضای يك معاهده، دولت امضا کننده را
در موقعیتی قرار می‌دهد تا تشریفات
مربوط به تصویب، پذیرش یا موافقت را
معمول و مرعی دارد و آن را متعهد می‌کند
که با حسن نیت از هر اقدامی که سبب
بی‌نتیجه ماندن اهداف معاهده شود،
خودداری نماید. هرگاه امضای معاهده
منوط به تصویب، پذیرش یا موافقت بعدی
نباشد، علاوه بر این که الزام به حُسن
نیت بالا را بوجود می‌آورد، اعلام قبولی
برای التزام به معاهده نیز تلقی
می‌گردد. امضای يك معاهده، تعهدی برای
تصویب نهائی ایجاد نمی‌کند. در دوره‌های
اخیر در کلیه معاهدات مهم چندجانبه،
امضا نقشی آنچنانی در پذیرفتن معاهده
نداشته است. مثلاً متن يك معاهده ممکن
است ابتدا به تصویب مجمع عمومی سازمان

ممل متجد برسد و متعاقباً در اختیار کشورهای عضو بمنظور الحاق قرار گیرد.

3. تصویب: تصویب يك معاهده شامل دو اقدام مشخص و متمایز تشریفاتی است: اول، عمل ارکان ذیصلاح که در انگلستان مقام سلطنت است که می‌توان آن را تصویب در مفهوم مقرر در قانون اساسی دانست؛ عمل دوم، يك اقدام مبتنی بر رویه و تشریفات بین المللی است که از طریق مبادله رسمی یا تودیع اسناد متضمن تصویب، معاهده را لازم الاجرا می‌سازد. تصویب در مفهوم دوم، اقدامی حائز اهمیت است که مفید اعلام قبولی برای التزام نسبت به معاهده است. معهدا در جایی که بتوان به قصد طرفین پی برد، همه چیز منوط به چنین قصدی است و رویه فعلی، مثالهای متعددی از موافقتنامه‌های نیمه رسمی را نشان می‌دهد که نیاز به تصویب ندارد و بنا به قصد طرفین، بمحض امضا تعهدآور می‌شود. مسئله‌ای که اختلاف نظرهایی بوجود آورده است مربوط به محدود معاهداتی می‌باشد که در متن آنها مقررات صریحی درباب تصویب پیش‌بینی نشده است. نظر کمیسیون حقوق بین‌الملل ابتدا

چنین بود که معاهدات علی‌الاصول نیاز به تصویب دارند، و موارد استثنائی را مشخص کرد که طرز عمل غیر از این بود؛ فی‌المثل موردی که پیش‌بینی می‌شود که بمجرد امضا عهدنامه لازم‌الاجرا است. با این وجود، کمیسیون تا حدودی به علت مشکلات ناشی از اعمال این نظریه در مورد معاهدات ساده و مختصر، تغییر عقیده داد. ماده 14 کنوانسیون وین مسئله را با توجه به قصد طرفین، تعدیل می‌کند.

4. الحاق، پذیرش و موافقت: پیوستن به معاهده و یا اعلام موافقت با آن وقتی محقق می‌شود که کشور ثالثی که در امضای یک معاهده منعقد شده بین کشورهای دیگر شرکت نداشته است، رسماً مفاد آن عهدنامه را بپذیرد. الحاق به یک معاهده ممکن است قبل و یا بعد از اجرای آن تحقق یابد. شرایط الحاق و تشریفات آن بستگی به مقررات عهدنامه خواهد داشت. الحاق ممکن است به صورت اقدامی ساده و ابتدائی، تنها را پیوستن به یک معاهده باشد؛ مثل معاهده‌ای که به تصویب مجمع

عمومي سازمان ملل متحد مي‌رسد و براي الحاق به كشورهاي عضو پيشنهاده مي‌شود. عرف كنوني واژه‌هاي «پذيرش» Acceptance و «موافقت» Approval را به عنوان بيان كننده اساس الحاق پذيرفته است؛ مع هذا ترمينولوژي در اين زمينه حالت ثابتي پيدا نكرده است و در جائي كه گفته مي‌شود معاهده مفتوح براي امضا به شرط «پذيرش» است؛ واژه «پذيرش» معادل با «تصويب» Ratification مي‌باشد.

5. چگونگي اعلام قبولي براي التزام:

امضا، تصويب، الحاق، پذيرش و موافقت، طرق منحصر به فرد اعلام قبولي براي التزام نسبت به معاهده نيست. برحسب توافق، طرق ديگري مثل مبادلة اسناد تشكيل دهنده معاهده، مي‌تواند به عنوان اعلام قبولي براي التزام نسبت به معاهده تلقي شود.

3

حق امتناع (قبولي مشروط)

معاهده وین حق امتناع را چنین تعریف می‌کند: بیانیه‌ای یکجانبه تحت هر عنوان یا بهر شکل که کشوری هنگام امضاء، تصویب و قبول یک عهدنامه یا الحاق به آن صادر می‌کند و بوسیله آن منظور خود را درخصوص عدم شمول یا تعدیل آثار قانونی بعضی از مفاد معاهده در مورد خود بیان می‌نماید. این تعریف، مسئله معتبر بودن حق امتناع را که بایستی اساس و مبنایش قرارداد باشد نه تصمیم یکجانبه، مسلم فرض می‌کند. در گذشته، قاعده پذیرفته شده در مورد کلیه معاهدات این بود که حق امتناع در صورتی اعتبار داشت که معاهده مربوطه آن را اجازه می‌داد و تمام طرفهای معاهده آن را قبولی می‌کردند. بر این اساس، حق امتناع، یک پیشنهاد متقابل را تشکیل می‌داد که نیاز به قبولی مجدد داشت و در غیر این صورت، دولتی که پیشنهاد متقابل را رد می‌کرد، طرف معاهده بحساب نمی‌آمد. این نظریه بر اصل تمامیت مطلق و تجزیه‌ناپذیری عهدنامه‌ها استوار است.

در دوره جامعه ملل (1920-1946) طرز عمل در مورد معاهدات چندجانبه نوعی

ناهماهنگي را نشان مي‌داد. دبیرخانه
جامعه ملل و بعداً نیز دبیر کل سازمان
ملل متحد به عنوان امانت‌دار معاهداتي
که تحت نظر جامعه ملل منعقد شده بود،
تابع اصل «تمامیت مطلق» معاهدات بودند.
در مقابل، اعضای اتحادیه پان‌امریکن که
بعداً به سازمان کشورهای امریکائی تغییر
نام داد، یک سیستم قابل انعطاف را
برگزید که به کشور صاحب حق امتناع
اجازه می‌داد در برابر کشورهای که با
موضوع حق امتناع مخالفی ندارند، طرف
معاهده محسوب شود. این سیستم که از سال
1932 اتخاذ شد، عمومیت معاهدات را به
بهای کاهش تعهدات توسعه می‌بخشد. بدین
ترتیب، کشوری که حق امتناع را مطرح
می‌سازد می‌تواند طرف یک معاهده بحساب
آید؛ در حالیکه تنها در قبال دو یا سه
کشور غیرمعتراض نسبت به حق امتناع –
آنهم با استفاده از حق امتناعی وسیع –
ملتزم و متعهد است.

متعاقب تصویب عهدنامه پذیرشگری و
مجازات کشتار دسته‌جمعی و سیله مجمع
عمومی سازمان ملل متحد در سال 1948 که
مقرراتی در مورد حق امتناع در آن

نظری اجمالی بر حقوق معاهدات ❖ 195

پیش‌بینی نشده بود، در زمینه پذیرش حق امتناع اختلاف عقیده بروز کرد. نظر مشورتی دادگاه بین‌المللی دادگستری در این مورد استعلام شد؛ دادگاه مذکور بر عدول کنوانسیون از روش معمول و مختصات ویژه آن و نیز قصد امضا کنندگان عهدنامه و نظر مجمع عمومی سازمان ملل دایر بر جهانی بودن میدان عمل کنوانسیون تأکید کرد. بنابر تصمیم عمده دادگاه، کشوری که با استفاده از حق امتناع به معاهده ای پیوسته است که یک یا چند کشور از امضا کنندگان معاهده - ولی نه تمام کشورها - با آن مخالفت کرده‌اند، می‌تواند از طرفهای معاهده بحساب آید مشروط بر آنکه حق امتناع مزبور با موضوع و هدف معاهده سازگار باشد. در سال 1951 کمیسیون حقوق بین‌الملل، معیار و ملاک سازگاری حق امتناع با موضوع و هدف عهدنامه را به عنوان اینکه معیاری است که از حد مسائل ذهنی و استنباطی فراتر نمی‌رود، رد کرد و قاعده رضایت اکثریت را مرجح دانست. با وجود این، در سال 1952 مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در رابطه با

کنوانسیون مزبور و معاهدات آینده که تحت نظر آن سازمان منعقد می‌شود و دبیرکل امین اجرائی این معاهدات است، از دبیرکل خواست که طرز عمل خود را با رأی مشورتی دادگاه منطبق کرده و در سمت امین عمل نماید، بدون اینکه به مسئله اعتبار قانونی اسنادی که متضمن حق امتناع است، رسیدگی کرده باشد و این امر را به کشورها واگذارد تا زمانی که حق امتناع به اطلاع آنها می‌رسد، خود آثار حقوقی آن را استنتاج نمایند. دبیرخانه سازمان ملل در عمل، سیستم قابل انعطافی را برای معاهدات آتی برگزید و در سال 1959 مجمع عمومی آن سازمان، دستور سابق خود را مجدداً مورد تأیید قرار داد و آن را به کلیه معاهداتی که تحت نظر سازمان ملل منعقد می‌شد، تسری داد مگر اینکه متن معاهده متضمن مقرراتی در جهت خلاف باشد. در سال 1962 کمیسیون حقوق بین‌الملل تصمیمی موافق «با نظریه سازگاری» اتخاذ نمود. کمیسیون چنین اظهار نظر کرد که افزایش بالقوه طرفهای یک معاهده، اعمال اصل

اتفاق آرا را تا حدی غیرعملی ساخته است.

کنوانسیون وین طرح نهائی کمیسیون حقوق بین‌الملل را از جهت مدنظر قرار داد. ماده 19 کنوانسیون به کشورها اختیار کامل می‌دهد که هنگام امضا، تصویب، پذیرش، موافقت یا محقق شدن به یک معاهده، امتناع خود را نسبت به پاره‌ای از مفاد آن اعلام نمایند، و متعاقباً سه مورد را مستثنی می‌کند: مورد اول و دوم شامل آن دسته از امتناعها است که صراحتاً ممنوع اعلام شده و یا با مفاد یک عهدنامه که منحصراً حقوق امتناعی خاصی را پیش‌بینی کرده است، تطبیق نمی‌کند. دسته سوم از حقوق امتناعی غیرمجاز، مواردی است که در زمره دو مورد قبل نیست، بلکه با هدف و منظور معاهده مغایرت دارد.

ماده 20 معاهده وین درخصوص قبول یا رد حق امتناعی سواي آنچه که مقررات معاهده صراحتاً آن را غیرمجاز دانسته است، چنین مقرر می‌دارد:

1. وقتی که از تعداد محدود کشورهای مذاکره‌کننده و هدف و منظور معاهده

معلوم شود که اطلاق بی‌کم و کاست
معاهده بر تمام کشورهای مربوطه شرط
ضروری قبول هر یک از آنها برای التزام
نسبت به معاهده است، حق امتناع،
موافقت همه کشورهای ذریبط را لازم
دارد.

2. در موردی که معاهده سند تشکیل
دهنده یک سازمان بین‌المللی است،
موافقت ارگان ذیصلاح سازمان مذکور با
حق امتناع ضروری است.

3. در مواردی که مشمول بندهای فوق
نباشد، جز اینکه معاهده به نحو دیگری
پیش‌بینی نماید، به شکل زیر عمل خواهد
شد:

الف. موافقت کشور دیگری از طرفهای
معاهده با حق امتناع، کشوری را که از
این حق استفاده می‌کند نسبت به کشور
موافق مذکور، طرف معاهده قرار می‌دهد.
ب. مخالفت با حق امتناع بوسیله یکی
از کشورهای طرف معاهده، مانع اجرای
معاهده بین کشور مخالف‌کننده و کشور
استفاده‌کننده از حق امتناع نخواهد
بود مگر اینکه دولت مخالف‌کننده قصد

خلاف خود را صریحاً و قطعاً بیان کرده باشد.

ج. اقدامی که بیان‌کننده قبولی التزام یک کشور نسبت به معاهده و متضمن حق امتناع باشد، به مجرد اینکه حداقل یک کشور دیگر طرف معاهده، حق امتناع را بپذیرد، اثر قانونی خواهد داشت.

4. از لحاظ بندهای 1 و 3 و جز در مواردی که به نحو دیگری مقرر شده باشد، حق امتناع از سوی یک کشور قبول شده محسوب می‌گردد. هرگاه آن کشور در پایان مدت دوازده ماه پس از مطلع شدن از حق امتناع یا در زمان اعلام قبولی برای التزام، نسبت به معاهده (هرکدام دیرتر باشد) مخالفتی ابراز نکرده باشد.

4

لازم‌الاجرا شدن، تودیع و ثبت معاهده

مقررات معاهده، تاریخ و نحوه لازم‌الاجرا شدن معاهده را تعیین می‌کند. هنگامی که در معاهده زمان مشخصی برای

لازم الاجرا شدن آن پیش‌بینی نشده باشد، چنین فرض می‌شود که قصد بر این بوده است که بمجرد اینکه کلیه کشورهای مذاکره‌کننده نسبت به معاهده قبول التزام نمایند، معاهده لازم‌الاجرا گردد.

پس از آنکه يك معاهده منعقد شد، اسناد معاهده که متضمن مدارك رسمي اعلام قبولي براي التزام نسبت به معاهده بوسیله تصویب، الحاق و غیره است و نیز بیانی‌های قبولي مشروط و دیگر اظهاریه‌ها نزد امانتدار و حافظ اسناد عهدنامه که می‌تواند يك یا چند کشور و یا يك سازمان بین‌المللی باشد، سپرده می‌شود. امانتدار اسناد وظایف پراهمیتی در ارتباط با مسائل شکلي و مطلع کردن کشورهای ذیربط، درخصوص تاریخ لازم‌الاجرا شدن معاهده به عهده دارد. دبیرخانه سازمان ملل متحد به عنوان امانتدار عهدنامه‌های چندجانبه، نقش مهمی ایفا می‌کند. ماده 102 منشور ملل متحد چنین مقرر می‌دارد:

1. هر عهدنامه و قرارداد بین‌المللی که پس از لازم‌الاجرا شدن این منشور بوسیله یکی از اعضای ملل متحد منعقد

نظري اجمالي بر حقوق معاهدات ❖ 201

گردد، باید هرچه زودتر در دبیرخانه
ثبت و بوسیله دبیرخانه منتشر شود.
2. هیچیک از طرفهای يك معاهده یا
قرارداد بین‌المللی که بر طبق مقررات
بند اول این ماده به ثبت نرسیده
باشد، نمی‌تواند در محضر ارگانهای
سازمان ملل به آن عهدنامه یا قرارداد
استناد کند.

غرض از ماده مذکور این است که
دیپلوماسی پشت پرده ترغیب نشود و در
دسترس بودن قراردادها را تشویق نماید.
مجموعه عهدنامه‌های منتشره سازمان ملل،
قراردادهایی را که بین دولتهای غیرعضو
این سازمان منعقد شده و در دبیرخانه
ضبط و ثبت گردیده و نیز معاهداتی را که
بوسیله کشورهای عضو به ثبت رسیده است،
در بر می‌گیرد. دبیرخانه سازمان ملل،
عهدنامه‌ها را برای ثبت می‌پذیرد بدون
اینکه این ثبت، تأیید موضوع عهدنامه یا
امضا کنندگان آن تلقی شود؛ هرچند در
مواردی که مقررات ماده مذکور، مسئله
ثبت عهدنامه را جزء وظایف دبیرخانه
پیش‌بینی می‌کند، چنین نیست. در این

موارد، دبیرخانه سازمان ملل خود مبتکر و پیشقدم اقداماتی است که به معاهداتی که سازمان ملل طرف آن معاهدات می‌باشد و عهدنامه‌های قیمومت و یا عهدنامه‌های چندجانبه‌ای که سازمان ملل متحد امانت‌دار آن است، تسری دارد. حدود عبارت «هر قرارداد بین‌المللی» تاکنون از جمیع جهات روشن نیست؛ ولی به نظر می‌رسد معنای عام و وسیعی داشته باشد بطوری که قراردادهای فنی بین دولتها، بیانیه‌های حاکی از قبول ماده اختیاری اساسنامه دادگاه بین‌المللی دادگستری، قراردادهای بین ارگانهای بین‌المللی و دولتها، قراردادهای بین خود ارگانها و تعهدات یکجانبه را که دارای خصیصه بین‌المللی است، در بر می‌گیرد.

بند 2 ماده فوق‌الذکر ضمانت اجرای عمل به الزام مندرج در بند 1 است و ثبت معاهده شرطی نیست که سابقه‌ای جهت اعتبار اسناد عهدنامه مشمول ماده مذکور تلقی شود؛ اگرچه در رسیدگی‌های شفاهی در محضر ارگانهای سازمان ملل، به این نحو استدلال نمی‌توان تکیه کرد. در رابطه با مقرراتی مشابه در میثاق جامعه ملل، در

رابطه با مقرراتي مشابه در میثاق جامعه ملل، این نظر بدین شکل بیان شده است که به يك قرارداد - اگرچه به ثبت نرسد - می‌توان استناد کرد مشروط بر آنکه به طرق مقتضي دیگر نسبت به انتشار آن اقدام شده باشد.

5

بطلان معاهدات

1. قوانین و مقررات مملکتی: علمای حقوق: از دیدگاه بین‌المللی درباره محدودیتهایی که طبق قانون اساسی يك کشور در راه اختیار تنظیم معاهدات موجود است، اختلاف نظر دارند. در این مورد سه نظریه وجود دارد:

- بنا بر نظریه اول، محدودیتهای قانون اساسی، اعتبار معاهدات را در عرصه بین‌المللی تعیین می‌کنند. انتقاد کنندگان این نظریه تأکید می‌کنند که نظریه مذکور، متضمن عدم اطمینان در راه انعقاد معاهدات است.
- نظریه دوم تنها در این نکته با نظریه اول فرق دارد که محدودیتهای صریح

قانوني اساسي را از دیدگاه بین‌المللي، مؤثر در اعتبار معاهدات می‌داند.

□ بموجب نظریه سوم يك دولت طبق قوا عد بین‌المللي در قبال تعهداتي که نمایندة ذیصلاح و صاحب اختیارش پذیرفته است، بدون توجه به محدودیت‌های قوانین داخلی، ملتزم و متعهد می‌باشد. مدافعان این نظریه، اعمال قاعده محدودیت را مقید به موردی می‌دانند که دولت مربوطه به عدم تطبیق عهدنامه با قوانین داخلی، علم و آگاهی دارد و یا تخلف از قوانین مقررات مملکتی، بیّن و آشکار است. کمیسیون حقوق بین‌الملل نظریه مذکور را که صلاحیت منعقد کننده عهدنامه در آن مفروض است و تخلف آشکار و بیّن را مستثنی می‌کند، در پیش‌نویس ماده 43 در سال 1966 مورد تأیید قرار دارد. بنابر نظر کمیسیون، تصمیمات متخذه از سوی دیوان‌های بین‌المللي و طرز عمل دولتها – هرچند هم قاطع و تعیین کننده نباشد – تا حدودی این راه حل را تأیید می‌کند. کذفرانس وین پیش‌نویس مزبور را تأیید نمود و نتیجه به صورت ماده 46

کنوانسیون وین در آمد. ماده مذکور چنین می‌گوید:

1. يك دولت نمی‌تواند به این دلیل که اعلام قبولیش در التزام نسبت به يك معاهده برخلاف قوانین و مقررات داخلی در مورد اختیار انعقاد عهدنامه‌ها بوده است، این اعلام قبولی را نامعتبر بدانند مگر آنکه این تخلف، بارز و آشکار بوده و به قاعده‌ای از حقوق داخلی که واجد اهمیتی اساسی است، مربوط باشد.

2. يك تخلف وقتی بیّن و آشکار است که بر هر کشوری که با مسئله سر و کار دارد و براساس عرف و با حسن نیت عمل می‌کند، به صورتی واقع معلوم باشد.

2. فقد صلاحیت نماینده: کنوانسیون وین
مقرر می‌دارد: اگر اختیارات نماینده کشوری در زمینه اعلام موافقت دولت متبوعش در التزام نسبت به يك معاهده خاص، موقوف به محدودیت‌های معینی شده باشد، نمی‌توان به عدم رعایت این محدودیت‌ها از طرف نماینده مذکور جهت بی‌اعتباری اعلام موافقت وی استناد کرد

مگر اینکه این محدودیتها قبلاً به اطلاع دیگر دولتهای طرف مذاکره رسیده باشد.

3. فساد یا رشوه‌ستانی نماینده دولت:

بنابراین تصمیم کمیسیون حقوق بین‌الملل، فساد نماینده دولت از مصادیق تقلب بحساب نیامده است و مقرراتی مقتضی با مورد در ماده 50 معاهده وین دیده می‌شود.

4. خطا: ماده 48 معاهده وین دو بند

عمده را بشرح زیر متضمن است که به نظر می‌رسد ارائه مجددی از حقوق و مقررات مورد عمل باشد:

1. دولت می‌تواند به خطا و اشتباه در معاهده‌ای به عنوان عدم اعتبار موافقتش در التزام نسبت به آن معاهده، استناد کند مشروط بر اینکه این اشتباه به واقعیت یا موقعیتی مربوط باشد که به نظر آن دولت در زمان انعقاد معاهده وجود داشته و مبنای اساسی اعلام موافقت او در التزام نسبت به معاهده بوده است.

2. در صورتی که دولت مزبور خود موجب بروز چنین خطائی شده باشد یا اوضاع و احوال به نحوی بوده که دولت را متوجه خطای احتمالی کرده باشد، مفاد بند یک مذکور نافذ نخواهد بود.

5. تقلب: سوابق قضائی معدودی در مورد اثرات تقلب در معاهدات در دسترس است. به موجب کنوانسیون وین هرگاه دولتی بر اثر اقدامات متقلبانه دولت طرف مذاکره، به عقد معاهده‌ای ترغیب شده باشد می‌تواند به استناد تقلب طرف دیگر، موافقت خود را در التزام نسبت به معاهده نامعتبر اعلام کند. قلب حقایق به نحوی که باعث خطای عمده طرف معاهده شود در مقررات مربوط به خطا مورد بحث قرار گرفت.

6. اجبار نماینده دولت: ماده 51
معاهده وین مقرر می‌دارد: اعلام موافقت یک دولت در التزام نسبت به یک معاهده که در نتیجه اجبار نماینده آن دولت از طریق اجبار یا تهدید علیه آن نماینده صورت گرفته باشد، هیچگونه اعتبار

قانوني نخواهد داشت. مفهوم اجبار يا تهديد بمنظور باجگيري، تهديد عليه خانواده نماينده دولت را نيز در بر مي‌گيرد.

7. اجبار دولت: كميسيون حقوق بين‌الملل در پيش‌نويس سال 1963 معاهده وين به اين مسئله توجه نمود كه بند 4 ماده دوم منشور ملل متحد همراه با بسط حقوق در ديگر زمينه‌ها اين نظر را تأييد كرده است كه التزام به قبول يك معاهده كه علي‌رغم منشور ملل متحد در اثر اجبار دولت يا اعمال زور تحصيل شده باشد، فاقد اعتبار قانوني است. ماده 52 قانون معاهدات نيز مؤيد اين مطلب است. اصلاحيه اين ماده كه هدفش قيد هر نوع فشار سياسي يا اقتصادي در تعريف از اجبار بود، مسترد گرديد. اعلاميه دال بر محكوم كردن اين نوع فشارها در سند نهماني كنفرانس آورده شده است.

8. تعارض با يكي از معيارهاي قطعي حقوق بين‌الملل عمومي نيز از موارد بطلان معاهدات است.

9. عهدنامه‌هاي نابرابر: دولتهاي

بلوك كمونيست از طريق نمايندگان خود در ارگانهاي سازمان ملل متحد به اين دكترين حقوق بين‌الملل استناد مي‌كنند كه قرارداد هائي كه براساس برابري حاكميت طرفين منعقد نشده باشد، باطل و بي‌اعتبار است، مانند عهدنامه‌اي كه بين يك دولت مقتدر و دولت ديگري كه تحت حمايت دولت اول است، منعقد مي‌شود و در آن عهدنامه، دولت تحت حمايت امتيازاتي وسيع در زمينه‌هاي اقتصادي و يا تسهيلات نظامي به دولت حامي واگذار مي‌كند؛ در حاليكه حقوقدانان غربي با دكترين مذكور به اين دليل كه بي‌اندازه مبهم است مخالفند.

كشورهاي كه تازه به استقلال رسيده‌اند اصل مزبور را كاملاً عادلانه مي‌دانند و لذا اعتبار اصل، محدود و منحصر به نظر حقوقدانان كشورهاي كمونيست نيست. قطع نظر از توافقات و عدم توافقات در خصوص محتوي و مفهوم اصل برابري، مي‌توان از طريق قواعد حقوقي مربوط به صلاحيت طرفين، اجبار، تغيير اساسي و اوضاع و احوال، اثر معيارهاي

قطعي حقوق بين الملل و نیز قاعدة استقلال در اتخاذ تصميم، حاکمیت اصل را بطور نسبي اعمال کرد.

6

فسخ و تعليق معاهدات

1. اصل «تعهد الزام آور است» Pacta sunt

servanda: کنوانسیون وین شرایطی را درخصوص اعتبار و ادامه اجرای يك معاهده مقرر می‌دارد. شرایط مذکور را می‌توان بر اصل الزام آور بودن تعهدات که یکی از اصول عمومی حقوق بین‌الملل است، مبتنی دانست. به موجب این اصل، يك معاهده در حال اجرا برای طرفهای معاهده الزام آور است و باید با حسن نیت بدان عمل شود.

2. جانشینی دولت: بوجود آمدن دولتی

به جانشینی دولت دیگر – خواه شامل تمام یا جزئی از قلمرو و شخصیت حقوقی دولت سابق باشد – مؤثر در اعتبار قراردادهای آن است. شرط بقای اعتبار معاهدات در رابطه

نظری اجمالی بر حقوق معاهدات ❖ 211

با دولت لاحق، بستگی به عوامل متعددی دارد که از جمله شکل و موجبات جانشینی و نوع معاهده مورد نظر است. البته تغییراتی از این سنخ می‌تواند به عنوان تغییر اوضاع و احوال، فسخ معاهدات را صرف‌نظر از اینکه جانشینی دولت از چه نوع و طبقه‌ای است، همراه بیاورد.

3. جنگ و مناقشات مسلحانه: روابط

خصمانه باعث فسخ خودبخود معاهداتی که طرفین منازعه از امضا کنندگان آن هستند، نمی‌شود. بسیاری از معاهدات از جمله منشور ملل متحد بدین قصد منعقد شده‌اند که بروز جنگ تأثیری در لازم‌الرعایه بودن آنها نداشته باشد و هدف قراردادهایی از قبیل کنوانسیون 1949 ژنو خود، تنظیم قواعد سلوک در دوران جنگ است. معهدات دولتها در عمل بسیاری از معاهدات را در زمان جنگ حداقل به حال تعلیق در می‌آورند و شرایط جنگ ممکن است به دلیل عدم امکان اجرای معاهده و یا تغییر اساسی اوضاع و احوال، به فسخ معاهده منجر شود. وضع حقوقی موضوع از بسیاری جهات روشن نیست:

مثلاً نمی‌توان گفت که غیرقانونی بودن
توسل به قوه قهریه و یا تهدید به آن،
تا چه حد موجب حق تعلیق یا فسخ یک
معاهده است.

4. اثر مقررات معاهده: شرایط فسخ یک
معاهده ممکن است در متن معاهده مشخص
شود؛ همانطور که یک معاهده دوجانبه
ممکن است فسخ معاهده را از طریق اعلام
لغو معاهده از سوی هریک از طرفین
پیش‌بینی نماید. در مواردی که در متن
معاهده شرایط فسخ درج نشده باشد، وجود
حق اعلام لغو به قصد طرفین بستگی دارد
که از موضوع معاهده به این قصد می‌توان
پی برد؛ ولی به موجب عهدنامه وین فرض
بر این است که معاهده، قابل الغا یا
انصراف نیست. بعضی از عهدنامه‌های مهم
موجد قواعد و مقررات از جمله کنوانسیون
1958 درباره حقوق دریاها متضمن ماده‌ای
در زمینه اعلام لغو نیست. به نظر می‌رسد
که معاهدات صلح نیز بطور یکجانبه قابل
الغا نباشد.

5. فسخ با رضایت طرفین: فسخ معاهده
یا انصراف از آن ممکن است با موافقت تمام طرفهای معاهده عملی شود. اینگونه توافق می‌تواند تلویحاً از متن معاهده استنباط شود. یک معاهده بالاخص وقتی فسخ شده تلقی می‌شود که کلیه طرفهای معاهده عهدنامه مؤخری را منعقد نمایند که جانشین معاهده مزبور گردد و یا معاهده مؤخر، مفاداً با معاهده مقدم معارض باشد. واژه «ترك» یا «موقوف داشتن» Desuetude که اصطلاحی استادانه نیست، در اصل ناظر به قطع کاربرد یک معاهده و فسخ ضمنی آن با رضایت طرفهای معاهده است؛ معه‌ذا می‌توان آن را به موردی جدا از بحث حاضر که یکی از طرفهای معاهده بطور یکجانبه از حقوق خود در یک معاهده صرف‌نظر می‌کند نیز تسری داد. علاوه بر این، یک معاهده قدیمی – صرف‌نظر از توافق طرفین – ممکن است به خودی خود خالی از محتوی شده و قابلیت عملی خود را از دست بدهد.

6. نقض اساسی معاهده: این نظر که
نقض اساسی یک معاهده از سوی یکی از

طرفها، به طرف یا طرفه‌های دیگر حق می‌دهد که به استناد این امر معاهده را فسخ و یا معلق نمایند، مقبولیت عام یافته است. تفویض این اختیار به طرف زیان دیده از نقض به عنوان ضمانت اجرائی برای رعایت حرمت معاهدات پذیرفته شده است؛ معهدا شرایطی که حق‌الغای یکجانبه معاهده را خاصه در معاهدات چندجانبه ایجاد می‌کند، در هاله‌ای از ابهام احاطه شده است. ماده 60 عهدنامه وین با دقتی خاص و به شرح زیر به مسئله توجه کرده است.

1. نقض مواد مهمی از یک معاهده دوجانبه وسیله یکی از طرفین، به طرف دیگر حق می‌دهد با استناد به نقض عهد، معاهده را فسخ کرده و یا آن را کلاً و یا جزئاً به حال تعلیق درآورد.

2. نقض مواد مهمی از یک معاهده چندجانبه وسیله یکی از طرفه‌های معاهده، به طرفه‌های زیر حق می‌دهد که:
الف. متفقاً معاهده را کلاً یا جزئاً به حال تعلیق درآورند یا به یکی از دو صورت زیر آن را فسخ نمایند:

(1) در روابط بین خود با دولت نقض کننده عهدنامه؛

(2) در روابط بین کلیه طرفهای معاهده .
ب. طرفی که بالاخص از نقض معاهده متضرر شده است، حق دارد با استناد به نقض عهد در روابط میان خود و دولت نقض کننده، معاهده را کلاً یا بعضاً به حال تعلیق درآورد.

ج. هر یک از طرفهای معاهده جز دولت نقض کننده حق دارد با استناد به نقض عهد، عملکرد معاهده را نسبت به خود کلاً یا جزئاً به حال تعلیق درآورد هرگاه معاهده نوعاً آنچنان باشد که نقض مواد مهمی از آن توسط یکی از طرفها، موضع هر یک از طرفهای دیگر را از لحاظ ادامه ایفای تعهداتش در قبال معاهده اساساً دگرگون سازد.

3. در این ماده منظور از نقض مواد مهم يك معاهده عبارت است از:

الف. رد معاهده علی‌رغم مقررات این کنوانسیون؛ یا

ب. تخطی از ماده و شرطی از معاهده ك از نظر اجرای هدف و موضوع معاهده حائز اهمیت است.

4. بندهای مذکور در فوق به هیچیک از مقررات و قواعد مندرج در معاهده که در صورت نقض، قابل اعمال است، خدلی وارد نخواهد ساخت.

5. بندهای 1 تا 3 این ماده شامل قواعد و مقررات مربوط به حفظ جان انسانها که در معاهدات بشردوستانه گنجانده شده است، بویژه مقرراتی که هرگونه اقدامات تلافیجویانه علیه اشخاص مورد حمایت معاهدات مذکور را ممنوع می‌کند، نمی‌شود.

7. عدم امکان اجرای معاهده در اثر

وقایع ناگهانی: به موجب معاهده وین هر یک از طرفهای معاهده می‌تواند به عدم امکان اجرای معاهده، برای فسخ آن استناد کند هرگاه این عدم امکان ناشی از فقدان یا انهدام همیشگی موضوعی باشد که برای اجرای معاهده لازم و ضروری است. فرو رفتن یک جزیره در آب، خشک شدن یک رودخانه، انهدام یک خط آهن که همگی ممکن است ناشی از زمین لرزه یا حوادث دیگر باشد، از مواردی است که معاهده‌ها با آن مواجه شده‌اند.

8. تغییر بنیادی اوضاع و احوال: اصول
مربوط به تغییر بنیادی اوضاع و احوال
در ماده 62 معاهده وین چنین بیان شده
است:

1. فسخ معاهده و یا انصراف از آن به
استناد اینکه شرایط موجود در زمان
انعقاد معاهده بطور کامل دچار تغییر
و تبدیلی شده که از سوی طرفهای
معاهده قابل پیش‌بینی نبوده است، مجاز
نیست مگر آنکه:

الف. وجود آن شرایط مبنای اصلی
موافقت طرفها در التزام نسبت به
معاهده بوده است؛ و

ب. تأثیر این تغییر چنان است که حدود
و دامنه تعهداتی را که همچنان باید
به موجب مقررات معاهده انجام شود،
دگرگون می‌سازد.

2. تغییر اساسی اوضاع و احوال در جهت
فسخ معاهدات و یا انصراف از آن، در
موارد زیر قابل استناد نیست:
الف. اگر معاهده، مرزی را معین و
مشخص کرده باشد.

ب. اگر طرفی که به تغییر بنیادی اوضاع و احوال استناد می‌کند، خود با نقض تعهداتی که به موجب معاهده بعهده دارد یا از راه نقض تعهدات بین‌المللی دیگری که در قبال هر یک از طرف‌های دیگر معاهده به عهده داشته است، موجب این تغییر بنیادی شده باشد.

3. اگر به موجب بندهای فوق‌الذکر، یکی از طرف‌های معاهده بتواند به تغییر بنیادی اوضاع و احوال در جهت فسخ معاهده یا انصراف از آن استناد کند، طرف مزبور می‌تواند برای تعلیق اجرای معاهده نیز به چنان تغییری تمسک جوید.

مثالی که در خصوص تغییر بنیادی اوضاع و احوال می‌توان آورد، موردی است که حکومت کشوری که طرف یک اتحاد نظامی - سیاسی متضمن تبادل اطلاعات نظامی و جاسوسی است، تغییر کند و حکومت جدید با اساس اتحاد موافق نباشد. اکثریت نویسندگان متأخر اصل «تغییر اوضاع و احوال» را که در این مقررات منعکس شده است می‌پذیرند. اصل مذکور دلالت ضمنی بر

این موضوع دارد که الزامات ناشی از یک معاهده در صورت تغییر اوضاع و احوال، پایان می‌یابد. در حقوق بین‌الملل نیز همچون حقوق داخلی، این نظریه پذیرفته شده است که تغییراتی که قرارداد را موضوعاً عقیم نماید، جدا از عدم امکان واقعی اجرای قرارداد می‌تواند توجیهی برای فسخ آن باشد. برخی از حقوقدانان اصل مزبور را با بی‌میلی می‌نگرند و آن را خاصه با فقدان یک نظام قضائی اجباری، سرچشمه عمده بی‌ثباتی تعهدات می‌دانند. دیوان دائمی دادگستری در پرونده «مناطق آزاد» وجود این اصل را پذیرفت و در عین حال موضع خود را درباره میدان عمل و نحوه دقیق کاربرد آن محفوظ داشت.⁴

طرز عمل دولتها و آرای محاکم داخلی، اصل مزبور را که بر سه نظریه حقوقی مبتنی است، تأیید می‌کند. به موجب نظریه اول، اصل مذکور بر دلالت ضمنی و فرضی عبارت معاهده متکی است؛ مأخذ و پایه‌ای که متضمن فرض و تصور است و در

4. مجموعه آرای دادگاه بین‌المللی دادگستری - 1932، سری الف / ب، شماره 46.

جائي كه چنين نباشد، مشكل به صورت مسئله اي تفسيري باقي مي ماند. نظريه دوم اين است كه عين عبارت قاعده مذکور با عملكردي قانوني وارد متن يك معاهده شود و عبارت «تغيير اوضاع و احوال» خودبخود عمل نمايد. به موجب نظريه سوم كه منعكس كنده حقوق معاصر است، اصل مزبور يك حكم عيني قانوني است كه کاربرد آن منوط به تحقق نتايج خاصي است و در عين حال خودبخود باعث فسخ معاهده نمي شود؛ بلكه يكي از طرف هاي معاهده بایستی به اصل استناد كند.

كميسيون حقوق بين الملل و كنوانسيون وين معاهداتي را كه عملكرد اصل را محدود نمايد، مستثني مي كنند تا از وضع آشكاري كه تهديدي است نسبت به صلح، دوري كرده باشند، دادگاه بين المللي دادگستري در رأي خود در مورد اختلاف ايسلند و انگلستان برسر مسئله ماهيگيري، ماده 62 كنوانسيون وين را به عنوان تبدين حقوق عرفي در خصوص فسخ معاهده در اثر تغيير بنيادي اوضاع و احوال پذيرفت؛ ولي چنين رأي داد كه خطر هائي را كه از نظر تكنيك هاي جديد

ماهگیری متوجه منابع حیاتی ایسلند شده است، در ارتباط با بقا یا عدم بقای ماده مربوط به قبول صلاحیت در یک معاهده دوجانبه، به عنوان تغییر بنیادی اوضاع و احوال تلقی نمی‌کند.⁵

9. معیارهای جدید: تعارض یک معاهده
با معیارهای اساسی حقوق بین‌الملل عمومی (Jus cogens) سبب بطلان معاهده است؛ ولی هرگاه این معیارها بعد از انعقاد معاهده بوجود آمده باشند، اثر قهقرائی نسبت به معاهدات سابق ندارند و به عبارت دیگر، عطف بماسبق نمی‌شوند.

7

قواعد عمومی بطلان، فسخ و تعلیق معاهدات

کاربرد نظام حقوقی معاهده وین در رابطه با بطلان، فسخ و تعلیق معاهدات،

5. مجموعه آرای دادگاه بین‌المللی دادگستری - 1974.

تابع قواعد عمومی خاصی است. اعتبار و ادامه عملکرد معاهدات و اعتبار قانونی موافقت دولتها در التزام نسبت به معاهده، امری است مفروض (ماده 42 معاهده وین). در صورتیکه یکی از طرفهای معاهده مدعی بطلان معاهده باشد، باید به مواد معینی از معاهده وین استناد کند و بدین ترتیب، معاهدات فی‌نفسه باطل نمی‌شوند، بلکه قابل ابطالند. این موارد عبارتند از: فقدان صلاحیت و اختیار براساس قوانین داخلی، محدودیتهای وارده بر اختیارات نماینده، اشتباه یا خطا، تقلب و فساد نماینده. به همین ترتیب، نقض مواد مهمی از معاهده، عدم امکان اجرای معاهده و تغییر بنیادی اوضاع و احوال از مواردی هستند که در جهت فسخ یک معاهده می‌توان بدانها استناد کرد. از طرف دیگر اجبار یک دولت، از موارد بطلان معاهده می‌باشد و همچنین است تعارض با یکی از معیارهای موجود یا آتی منتج از حقوق بین‌الملل (Jus cogens) که بطلان یا فسخ معاهده را به‌مراه دارد. موافقت یا التزام نسبت به یک معاهده که در اثر اجبار نماینده یک دولت تحصیل شده باشد،

نظری اجمالی بر حقوق معاهدات ❖ 223

هیچگونه اثر قانونی نخواهد داشت (ماده 51 معاهده وین - بطلان). قواعد ناظر به تفکیک پذیری معاهدات (ماده 44 معاهده وین) یعنی تفکیک موادی از معاهده که متأثر از موجبات بطلان و فسخ است، در موارد اجبار نماینده، اجبار دولت و یا تعارض معاهده با معیارهای قطعی حقوق بین‌الملل (Jus cogens) قابل اعمال نیست.

8

عملکرد و آثار معاهدات

1. توجیه موارد عدم اجرا یا تعلیق:

موجبات فسخ و نیز شرایط اعتبار اساسی معاهدات در بخش‌های قبل بیان شد. اینگونه موجبات و شرایط در هر حال مسائل مربوط به توجیه عدم انجام تعهدات و الزامات را نمی‌کنند؛ مسائلی که صرفنظر از اعتبار یا فسخ اساس تعهد، می‌تواند از خود معاهده ناشی شود. یک دولت آشکارا می‌تواند در رابطه با توجیه عدم انجام الزامات و یا تعلیق آن، مسئله ضرورت یا فورس‌ماژور - مثلاً اثر

حوادث طبیعی یا تهاجم خارجی - را عنوان نماید. در همین ارتباط، دفاع مشروع نظامی از خویش در صورت بروز زد و خورد مسلحانه و ناآرامی‌های داخلی، از موارد توجیه عدم ایفای تعهد بوجهی خاص می‌باشد. عدم انجام یا ایفای تعهدات در مقام مقابله بمثل^۱ مشروع، مسائل بحث‌انگیز ناشی از حدود مقابله به مثل را بوجود می‌آورد. کنوانسیون وین در خصوص مسئولیت دولت در این باره هیچگونه پیش‌داوری نکرده است (ماده 73 قانون معاهدات).

2. تکالیف و حقوق کشورهای ثالث: اصل

Pacta terris nec nocent nec prosunt این قاعده کلی را بیان می‌کند که یک معاهده فقط شامل حال طرح‌های همان معاهده می‌باشد. پیش‌نویس نهائی کمیسیون حقوق بین‌الملل و کنوانسیون وین به این مسئله به عنوان قاعده عمومی اشاره می‌کنند که نتیجه‌ای از اصل رضایت و حاکمیت و استقلال کشورها است. ماده 34 معاهده وین می‌گوید: یک معاهده، تعهدات و یا حقوقی برای یک

کشور ثالث بدون موافقت آن کشور بوجود نمی‌آورد.

در این‌که آیا استثنائی نسبت به قاعده عمومی مزبور وجود دارد و در چنین صورتی وسعت این استثنا تا چه حد است، اختلاف نظر شدیدی وجود دارد. کمیسیون حقوق بین‌الملل اتفاق نظر داشت که یک معاهده به خودی خود برای کشورهای که طرف معاهده نیستند، ایجاد تعهد نمی‌کند. کمیسیون این نظریه را که معاهدات موجد رژیم‌های حقوقی عینی - فی‌المثل غیرنظامی کردن یک منطقه از طریق بستن عهدنامه و یا تأسیس نظام حقوقی برای یک گذرگاه عمده آبی - در حقوق کنونی معاهدات موقعیتی ممتاز دارند و استثنای بر اصل هستند، نپذیرفت.

ماده 35 کنوانسیون وین چنین مقرر می‌دارد: مقررات یک معاهده در صورتی برای یک کشور ثالث تعهدی بوجود می‌آورد که قصد امضا کنندگان معاهده از مقررات مزبور ایجاد تعهد باشد و کشور ثالث، آن تعهد را صریحاً و کتباً بپذیرد. معهدا بر اصل مذکور در رابطه با تعهد کشور ثالث دو استثنا وارد شده است:

اول. قاعده اي در يك معاهده در صورتی که بخشی از عرف بین المللی در آید، برای کشورهای که معاهده را امضا نکرده اند هم الزام آور است. کنوانسیون لاهه در ارتباط با جنگهای زمینی و احتمالاً معاهدات بخصوصی که حاکم بر آبراههای بین المللی است، جزء اینگونه قواعد است.

دوم. مفاد يك معاهده ممکن است متضمن مجازات های قانونی علیه کشور مهاجمی باشد که حقوق بین الملل را نقض کرده است. کنوانسیون وین در مورد تعهداتی که برای يك کشور مهاجم در رابطه با يك معاهده و در نتیجه اقدامات متخذه بر اساس منشور ملل متحد در ارتباط با تهاجم کشور مزبور ایجاد می شود، قائل به استثنا شده است.

موقعیت دقیق بند 6 ماده 2 منشور ملل متحد از لحاظ حقوقی شایان توجه است.⁶ به عقیده کلسن⁷ مفاد بند مذکور برای کشورهای غیرعضو سازمان ملل متحد وظایفی

6. بند 6 ماده 2 منشور ملل متحد: «سازمان طوری اقدام خواهد کرد که کشورهای غیرعضو ملل متحد، عملیات خود را در حدودی که برای حفظ صلح و امنیت بین المللی لازم است، با این اصول منطبق نمایند».

7. Kelsen. The law of the United Nations, p. 106-110.

تعیین می‌کنند و آنها را مشمول مجازات‌هایی می‌شناسد که به لحاظ ضمانت اجرای منشور، پیش‌بینی شده است. بفرض که قصد تنظیم کنندگان پیش‌نویس منشور ملل متحد چنین بوده باشد، مطابقت این بند با اصول کلی در صورتی است که اصول مندرج در ماده 2 منشور ملل متحد را منبعت از حقوق عام و یا عرفی بین‌الملل بدانیم.

اعطای حقوق به اشخاص ثالث و یا شرط به نفع ثالث (Stipulation pour autrui) مسئله‌ای است که اختلاف نظر درباره آن عمیق‌تر است. معاهداتی که در آنها مقرراتی به نفع یک کشور ثالث بخصوص و یا دیگر دولت‌ها بطورکلی (بسته به مورد) در نظر گرفته می‌شود، کم نیستند، و این امر در معاهدات مربوط به آبراه‌های عمده نمودار است. مشکل، پاسخ به این مطلب است که حق اعطایی (اگر در اصل قائل به وجود حقی باشیم) چه موقع کامل و از سوی کشور ثالث قابل اعمال و اجرا است؟ نظری که منابع معتبر آن را پذیرفته‌اند بر این قاعده مبتنی است که کشور ثالث، تنها موقعی در این معنا و مفهوم از حق منتفع

می‌شود که تصریحاً و یا تلویحاً موافقت خود را در جهت ایجاد حق ابراز نماید. به موجب نظریه دیگری که بعضی از اعضای کمیسیون حقوق بین‌الملل از آن جانبداری کرده‌اند، حقی که در نظر است به نفع کشوری ثالث ایجاد شود، مشروط و منوط به قبول کشور مزبور نیست. رأی صادره از دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی در خصوص قضیه مناطق آزاد، به این نظریه تا حدی اعتبار و سندیت می‌دهد. در قضیه مذکور آنچه که کشور سوئیس ادعا می‌کرد، بطور خلاصه حق استفاده از مناطق آزاد در خاک فرانسه و به استناد معاهدات چند جزئی بود که سوئیس در آن نقشی نداشت ولی فرانسه از امضا کنندگان آن بود؛ در صورتی که این معاهدات در واقع بر قراردادهای 1815 و 1816 متکی بود که سوئیس خود از امضا کنندگان این قراردادها بود. معیناً از گفته‌های دادگاه چنین پیدا است که دادگاه این اصل حقوقی را پذیرفته که ایجاد حقی به نفع کشور ثالث، موضوعی است که منحصرأً به قصد کشورهای اعطا کننده حق بستگی دارد.

کمیسیون حقوق بین‌الملل در گزارش نهائی خود چنین بیان عقیده کرده است که دو نظر مخالف در رابطه با موضوع یاد شده، در عمل اختلاف عمده‌ای ندارند. ماده 36 کنوانسیون وین این ظن قوی را بوجود می‌آورد که موافقت کشور ثالث، لازمه ایجاد حق باشد. ماده مزبور چنین می‌گوید:

1. از مفاد يك معاهده براي يك کشور ثالث در صورتي حقي بوجود می‌آید که طرفهاي آن معاهده قصدشان از مفاد آن معاهده تفویض آن حق به کشور ثالث و یا گروهی از کشورها که کشور ثالث وابسته بدان است و یا همه کشورها، باشد و کشور ثالث با این امر موافقت کند. مادامي که کشور ثالث مخالفتی نکرده است، موافق فرض می‌شود مگر اینکه معاهده به نحو دیگری پیش‌بینی کرده باشد.

2. کشوري که بموجب مقررات بند 1 فوق‌الذکر از حقوقی استفاده می‌کند بایستی شرایطی مقرر در معاهده را در باب نحوه استفاده از حق مذکور و یا

شرایطی را که براساس معاهده شکل گرفته است، رعایت نماید.

البته کشور ثالث می‌تواند صریحاً یا بطور ضمنی از طریق عدم استفاده از حق مزبور، وجود آن را انکار نماید. به موجب بند 2 ماده 37 از حق تفویض شده به کشور ثالث نمی‌توان رجوع و تعدیل نمود هرگاه اقدام به چنین امری به موافقت کشور ثالث موکول شده باشد.

3. معاهداتی که متضمن مقررات و مواد

معارض با معاهدات دیگر است:

چگونگی عمل به معاهدات مختلف در روابط بین همان امضا کنندگان، در مواردی که معاهدات مزبور مقررات مشترکی دارند، اصولاً موضوعی تفسیری است که به کمک نظرات حقوقی انجام می‌گیرد؛ مثلاً می‌توان گفت وقتی که دو معاهده موضوعاً یکسان باشند، معاهده لاحق وارد بر معاهده سابق است.

ممکن است در متن معاهده‌ای صریحاً مقرر شود که معاهده مزبور بر معاهدات مؤخر معارض، حاکم باشد؛ مثل مورد مذکور

در ماده 103 منشور ملل متحد.⁸ علاوه بر این روشن است که مقررات يك معاهده در موردی که بیان کننده یکی از معیارهای حقوق عام ملل باشد، بر دیگر معاهدات تفوق خواهد داشت و به عبارت دیگر، ناسخ آنها خواهد بود.

9

اصلاح و جرح و تعدیل معاهدات اصلاح معاهده به توافق طرفهای معاهده که در اصل موضوعی سیاسی است، بستگی دارد. نحوه اصلاح معاهدات به عنوان مسئله‌ای بس مهم در بهبود صلح‌آمیز روابط بین‌المللی مورد توجه خاص حقوقدانان است.

در بسیاری از معاهدات و از جمله منشور ملل متحد (مواد 108 و 109) روش اصلاح معاهده پیش‌بینی شده است. سازمان‌های بین‌المللی در اسانامه‌ها و قواعد خود برای اصلاح معاهدات، روشهایی ابداع کرده‌اند که در برخی موارد سفسطه

8. ماده 10 منشور ملل متحد: «در صورت اختلاف بین تعهدات اعضای ملل متحد ناشی از این منشور و تعهدات آنها ناشی از قراردادهای بین‌المللی دیگر، تعهدات ناشی از منشور اولویت دارند».

آمیز است. ماده 19 میثاق جامعه ملل و ماده 14 منشور سازمان ملل متحد با صراحتی کمتر قواعدی را برای تغییر مسالمت‌آمیز، به عنوان بخشی از طرح جلوگیری از به خطر افتادن صلح پیش‌بینی می‌کنند.

يك معاهده قطع نظر از اصلاح ممکن است مورد جرح و تعدیل قرار گیرد وقتی که برخی از امضا کنندگان معاهده موافقت کنند که در نحوه اجرای معاهده فقط فیما بین خود جرح و تعدیل بوجود آورند.

جرح و تعدیل يك معاهده همچنین ممکن است از انعقاد معاهده‌ای مؤخر و یا بروز معیارهای جدید و قطعی در حقوق بین‌الملل منتج شود. کمیسیون حقوق بین‌الملل در پیش‌نویس نهایی حقوق معاهدات مقرر داشت که نحوه عمل مؤخر امضا کنندگان معاهده می‌تواند نمایانگر موافقت عملی آنها با جرح و تعدیل معاهده باشد.

این ماده از طرف کنفرانس وین به این دلیل که متضمن بی‌ثباتی معاهدات است، رد شد. و صول به چنین نتیجه‌ای رضایت بخش نیست. اولاً، ماده 39 کنوانسیون وین مقرر می‌دارد که يك

معاهده را مي‌توان با توافق و بدون اينكه نيازي به اعلام رسمي اين امر باشد، جرح و تعديل كرد؛ ثانياً، طرز عمل مستمر طرفهاي معاهده مي‌تواند دليل قانع كننده‌اي بر رضایت مشترك آنها براي تغيير باشد؛ ثالثاً، جرح و تعديلي از اين دست، مسئله‌اي است كه عملاً مصداق پيدا مي‌كند و گنجاندن عملي مناطق ماهيگيري به عنوان مناطق مجاور از لحاظ مقررات معاهده ژنو در ارتباط با دريائي سرزميني، گواه بر اين امر است. جريان تفسير معاهده از طريق طرز عمل مؤخر (موضوع بند ششم از بخش دهم ذيل) قانوناً جدا و متمايز از جرح و تعديل است؛ اگرچه اين وجه تمايز، مسئله‌اي تا حدي باريك و ظريف مي‌باشد.

10

تفسير معاهدات

1. صلاحيت از نظر تفسير: اين مسئله روشن است كه طرفهاي يك معاهده صلاحيت تفسير آن را دارند؛ ولي اين امر موكول به رعايت ديگر قواعد حقوقي است. مي‌توان

در متن معاهده، صلاحیت تفسیر را به دادگاهی که به همین منظور تشکیل می‌شود و یا دادگاه بین‌المللی دادگستری، تفویض کرد. تفسیر منشور ملل متحد بوسیله ارگان‌های سازمان ملل که می‌توانند نظر مشورتی دادگاه بین‌المللی دادگستری را اعلام کنند، بعمل می‌آید.

2. موقعیت قواعد مربوط به تفسیر:

حقوقدانان بطورکلی در جهت تنظیم قواعد مربوط به تفسیر، از آنجائی که این قواعد ممکن است به جای کمک به مسئله مانعی بر سر راه آن بوجود آورد، برخورداري محتاطانه دارند. بسیاری از قواعد و اصول پیشنهادی، کلی، استفهام آمیز و ضد و نقیض است. از نظر تفسیر قانونی، انتخاب قاعده‌ای - فی‌المثل تفسیر سودمند یا تفسیر مضیق - موردی بخصوص ممکن است در وهله اول انتخابی در جهت معنا و مفهوم باشد تا راهگشایی برای تفسیر. کمیسیون حقوق بین‌الملل، دستاورد خویش را منحصر به این کرد که چند اصل بالنسبه کلی را که به نظر

می‌رسد از قواعد عمومی تفسیر معاهدات است، مجزا سازد.

3. متن معاهده و نیت امضا کنندگان:

کمیسیون و نیز مؤسسه حقوق بین‌الملل بر این نظرند که مسئله مهم، قصد طرفه‌های معاهده می‌باشد به نحوی که در متن بیان شده است، که خود به بهترین وجه قصد مشترک و نهائی امضا کنندگان را آشکار می‌سازد. نظریه دیگر به قصد طرفه‌های معاهده به عنوان اساس مستقل تفسیر می‌نگرد. رویه قضائی دادگاه بین‌المللی دادگستری که مبنای قواعد مربوط در معاهده وین می‌باشد نیز نظریه تفسیر عبارتی معاهده را تأیید می‌کند. ماده 31 وین در زمینه قاعده کلی تفسیر، چنین مقرر می‌دارد:

1. يك معاهده باید با حسن نیت و طبق معنای متداول آن که از عبارات و اصطلاحات معاهده در سیاق عبارت استنباط می‌شود و نیز هدف و منظور معاهده، تفسیر شود.

2. از نظر تفسیر يك معاهده سياق عبارت علاوه بر متن، شامل مقدمه و ضمایم آن عبارت است از:

الف. هر توافق راجع به معاهده که بین کلیه طرفهای معاهده در رابطه با انعقاد معاهده بعمل آمده باشد.

ب. هرگونه سندی که در ارتباط با انعقاد معاهده بوسیله يك یا چند طرف معاهده تنظیم گردیده و از طرف سایر امضا کنندگان معاهده به عنوان يك سند مربوط به معاهده قبول شده باشد.

3. موارد زیر علاوه بر سياق عبارت باید در نظر گرفته شود:

الف. هرگونه توافق بعدی میان امضا کنندگان معاهده در مورد تفسیر یا اطلاق مفاد معاهده.

ب. هرگونه روش بعدی در اطلاق معاهده که به منزله توافق امضا کنندگان معاهده در خصوص تفسیر آن باشد.

ج. هر قاعده ذریبطی از حقوق بین الملل که در روابط بین طرفهای معاهده قابل اعمال باشد.

د. به يك اصطلاح بایستی معنای خاص داده شود چنانچه معلوم شود که طرفهای معاهده چنین قصدی داشته‌اند.

وسائل تکمیلی تفسیر در ماده 32 معاهده بدین شرح آورده شده است:

از وسائل تکمیلی تفسیر شامل کارهای مقدماتی معاهده و اوضاع و احوال زمان انعقاد آن می‌توان به منظور تأیید معنای ناشی از کاربرد ماده 31 و یا در جهت دستیابی به معنا در مواردی که تفسیر معاهده براساس ماده 31:

الف. معنای گنگ و نامفهوم به دست می‌دهد؛ یا

ب. منجر به نتیجه‌ای می‌شود که آشکارا غیرموجه و نامعقول است، استفاده کرد.

این سیستم متضمن سلسله اصول و قواعد مختصر در باب تفسیر، با پیش‌نویس نهائی کمیسیون حقوق بین‌الملل کاملاً تطبیق می‌کنند. در کنفرانس وین، ایالات متحده آمریکا پیشنهادی اصلاحی مطرح کرد با این هدف که درجه‌بندی منابع تفسیر را با ترکیب مواد 31 و 32 از میان بردارد

و بدین‌ترتیب، میدان عمل کارهای مقدماتی و اوضاع و احوال انعقاد معاهده را توسعه دهد. این پیشنهاد با استقبال چندانی روبرو نشد. کمیسیون در نظریه خود تأکید کرد که در کاربرد و سائل تفسیر مندرج در ماده 31 بایستی عملکرد مرکب به صورتی مفرد در نظر گرفته شود؛ از این رو سرفصلی مفرد *General rule* در مورد آن بکار رفته است. عناصر مختلف موجود در هر قضیه مفروض، اثر متقابل خاص خود را خواهد داشت. کمیسیون اظهار نظر کرد که هر دو ماده باید به شکل پیوسته عمل کنند، نه بگونه‌ای که بین وسائل تکمیلی تفسیر و سایر وسائل وجه افتراقی بوجود آورند. در عین حال تدوین این دو ماده به صورتی جدا از هم از این نظر قابل توجیه است که ارکان تفسیر مذکور در ماده 31 کلاً مربوط به موافقت طرف‌های معاهده است که به نحوی معتبر در متن به آن تصریح شده باشد. سوابق مقدماتی مربوط به معاهده مندرج در ماده 32 هرچند که گاهی نحوه توافق‌های مندرج در متن را روشن می‌سازد، ولی از چنان صفت متمایز ای برخوردار نیست.

4. تفسیر عبارتی: معنای طبیعی و معنای

عادی: اصل مندرج در ماده 31 معاهده وین می‌گوید که یک معاهده باید با حسن نیت و طبق معنای معمولی که از کلمات و اصطلاحات معاهد استنباط می‌شود، مورد تفسیر قرار گیرد. دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی در رأی مشورتی خود در مورد عملیات پستی لهستان در دانتزیگ⁹ چنین نظر داد که خدمات پستی که لهستان براساس عهدنامه، حق تأسیس آن را در دانتزیگ داشت، محدود به عملیات در درون محدوده ساختمانها و ادارات پست نیست؛ زیرا اصطلاح «عملیات پستی» Postal Service را باید در معنای عادی و متداول آن تفسیر کرد به نحوی که وظایف عادی و طبیعی در رابطه با عملیات پستی را نیز شامل شود. یکی از نتایج حاصل از قاعده «معنای عادی»، اصل تمامیت است؛ به این بیان که معنا باید، هم از بافت کلی معاهده و هم از لحاظ هدف و منظور به دست آید. دیگر نتیجه حاصله از قاعده معنای عادی و

9. مجموعه آرای دادگاه بین‌المللی دادگستری - 1925، سری ب، شماره 11، ص 37.

معمولي، اصل همزمانی است. کلام معاهده بایستی برحسب قواعد حقوق بین‌الملل عمومی که در زمان انعقاد معاهده معتبر بوده است و نیز برحسب معنای معاصر کلمات و اصطلاحات، تفسیر شود. اصل معنای معمولی امری است مفروش و معنای دیگری بجز معنای عادی و معمولی، قابل احراز و اثبات است؛ ولی بار اثبات معنای خاص به عهده مدعی است. فرضیه‌های منطقی دیگری نیز در این باره وجود دارد؛ فی‌المثل کلمات کلی و عام مابعد و احتمالاً ماقبل کلمات و عبارات خاص، محدود به همان دسته و طبقه‌ای است که کلمات خاص معنی می‌دهد. (دکترین همان دسته و طبقه: *The ejusdem generis doctrine* و قاعدة تصریح به یک مورد، موارد دیگر را مستثنی می‌سازد:¹⁰ *expressio unius est exclusio alterius*)

5. سیاق عبارت: سیاق عبارت از نظر تفسیر علاوه بر معاهده مشتمل بر مقدمه و

10. اصول مذکور که متخذ از حقوق رُم است در مقام بیان این مطالب است که: 1. هنگامی که کلمات عام بعد از کلمات خاص قرار گیرند، معنی کلمات عام محدود به همان دسته و طبقه کلمات خاص است. 2. تصریح به یک شیء، شیء دیگر را مستلزم می‌کنند. «مترجم».

ضمائم آن، هرگونه توفقنامه و یا سند مربوط به معاهده است که در ارتباط با انعقاد آن تنظیم شده باشد.

6. طرز عمل مؤخر: امضا کنندگان

معاهده می‌توانند در مورد نحوه تفسیر، توافقنامه تنظیم نمایند و نیز چنین استنباط می‌شود که به طرز عمل مؤخر طرفهای معاهده در مورد اطلاق معاهده که به منزله تفاهم همه آنها در مورد تفسیر آن است، می‌توان تکیه کرد. طرز عمل مؤخر انفرادی طرفهای معاهده نیز تا حدی از نظر تفسیر، ارزش اثباتی دارد.

7. رویه و طرز عمل سازمانها و

ارگان‌های بین‌المللی: دادگاه بین‌المللی دادگستری در تعدادی از آرای مشورتی خود در جهت اتخاذ تصمیم نسبت به مسائل بیش از حد بحث‌انگیز در خصوص تفسیر، به طرز عمل مؤخر ارگانها بکرات استناد کرده است.¹¹ در اینجا دو نکته قابل بحث است: اول آنکه اساساً اعضای که اکثریت را

11. مجموعه آرای دادگاه بین‌المللی دادگستری - 1950، ص 9.

دارند، الزامی نسبت به قبول طرز عمل مؤخر به عنوان محکی برای تفسیر ندارند؛ دوم، طرز عمل و رویه ارگان های سیاسی، منبعت از اصول مبتنی بر دیپلماسی و فرصت طلبی است، و آنچه باید بسته به موارد اصولیش به آن توجه شود، استدلالی است که در و رای این طرز عمل وجود دارد که وجاهت قانونی آن را - اگر چنین وجاهتی باشد - آشکار می سازد.

8. سابقه مربوط به تهیه معاهده:

هنگامی که تفسیر عبارتی بر اساس قواعد پیش گفته، معنایی گنگ و نامفهوم را به دست دهد و یا منجر به نتیجه ای شود که آشکارا نامربوط و غیرمنطقی است، از دیگر وسائل تفسیر شامل سابقه مربوط به تهیه عهدنامه و اوضاع و احوال زمان انعقاد آن می توان استفاده کرد. علاوه بر این، برای تأیید و تصدیق معنایی که تفسیر تحت اللفظی یا عبارتی به دست می دهد، می توان به چنین روشی متوسل شد. بطور کلی دادگاه بین المللی دادگستری و پیش از آن دادگاه دائمی دادگستری در مواردی که متن معاهده از صراحتی کافی

برخوردار بوده است، از توسل به سابقه مربوط به تهیه عهدنامه به عنوان وسیله تفسیر، خودداری کرده‌اند. در پاره‌ای موارد، دادگاه از سابقه مربوط به تهیه يك معاهده بمنظور تأیید موافقتی که خارج از چهارچوب معاهده به دست آمده استفاده کرده است. استفاده از سابقه مربوط به تهیه معاهده به عنوان وسیله‌ای کمکی در جهت تفسیر، امری اختیاری است؛ زیرا کاربرد آن ممکن است از معنایی که از تفسیر عبارتی حاصل می‌شود بکاهد و بالاخص در معاهدات چندجانبه، صورتجلسه کنفرانس‌ها، پیشنویس‌های معاهده و اوراقی از این قبیل چه بسا مغشوش و غیرقطعی باشد. کمیسیون حقوق بین‌الملل چنین بیان عقیده کرده است که کشورهای که به يك معاهده ملحق می‌شوند بدون اینکه در مذاکرات مقدماتی مربوط به طرح آن شرکت کرده باشند، نمی‌توانند از پذیرش سوابق مربوط به تهیه عهدنامه که قبل از الحاق قادر به بررسی آن بوده‌اند، سرباز زنند.

9. تفسیر مضیق: دادگاه دائمی

دادگستری بین‌المللی در برخی موارد این

اصل را پذیرفت که موادی از عهدنامه‌ها که متضمن تحدیدی بر حاکمیت دولتها است، بایستی به نحوی مضیق تفسیر شود. این اصل به عنوان يك قاعدة كلي در جهت تفسیر، سؤال برانگیز است و نباید معنایی را که حاصل تفسیر عبارتی است، تحت‌الشعاع قرار دهد. در سال‌های اخیر دیوان‌های بین‌المللی به اصل مذکور میدان عمل کمتری داده‌اند؛ معه‌ذا در مواردی که موضوع با مسائل مربوط به حقوق و اختیارات درون مرزی مربوط می‌شود، اصل مزبور قابل اطلاق است. در چنین مواردی قاعدة یاد شده نه به عنوان وسائل کمکی تفسیر، بلکه به صورت قاعده‌ای مستقل عمل می‌کند. این اصل در معاهده وین در باب قانون معاهدات مکان و موقعیتی پیدا نکرده است.

10. تفسیر سودمند یا معتبر: قاعدة

تفسیر سودمند که اغلب مورد استناد قرار می‌گیرد، دچار همان نقائص اساسی مربوط به تفسیر مضیق است. کمیسیون حقوق بین‌الملل، اصل تفسیر سودمند را به شکل فرمولی خاص و جداگانه اعلام نکرد؛ زیرا

این اصل در جایی که از قواعد تفسیر با حسن نیت و طبق معنای متداول متن بحث می‌شود، بقدر کافی منعکس گردیده است. دادگاه بین‌المللی دادگستری رویهم‌رفته اصل مذکور را تابع تفسیر عبارتی قرار داده است. در قضیه عهدنامه‌های صلح، دادگاه این مسئله را روشن کرد و با خودداری از رفع نقیصه در مکانیزم حل و فصل اختلافات که با استناد و مراجعه به خود متن معاهدات مقدور نبود، از تجدید نظر در معاهدات اجتناب ورزید.¹²

11. تفسیر براساس هدف و غایت معاهده:

کمیسیون حقوق بین‌الملل و کنوانسیون وین با تفسیر تحت‌اللفظی یا عبارتی معاهده، برخورداردی محتاطانه داشته و استفاده از وسائل تکمیلی تفسیر را در مواردی که این تفسیر به نتیجه‌ای منجر شود که از لحاظ منظور و هدف معاهده بی‌معنی و نامعقول باشد، تجویز کرده‌اند. روش دیگری که تا اندازه‌ای از این قاعده متمایز است، تکیه هرچه بیشتر بر هدف و

12. مجموعه آرای دادگاه بین‌المللی دادگستری - 1950 و 1962. ص 511 - 513.

منظور معاهده در جهت تفسیر می‌باشد که بر طبق آن، یک دادگاه ابتدا درباره هدف و منظور معاهده اظهار نظر می‌کند و سپس ابهام در معنا را با چنان تعبیری که اهداف معاهده در نظر دارد، حل می‌نماید. این روش ممکن است متضمن کاربرد قضائی اهداف معاهده به نحوی باشد که در حقیقت مورد نظر امضا کنندگان معاهده نبوده است. در عین حال، تفسیر لفظی در عمل، انتخاب معنای مقدر را به اختیار تصمیم گیرنده می‌گذارد و در استفاده از چنین روشی، نمی‌توان ملاحظات سیاسی را نادیده گرفت. موارد زیادی از تفسیر، فاقد بررسی‌های فنی باریک بینانه است. رأی مشورتی دادگاه بین‌المللی دادگستری در ارتباط با اختیارات ارگان‌های سازمان ملل متحد، اصل کارائی سازمانی را پذیرفته است و به نحوی موسع، دلالت بر وجود اختیاراتی می‌کند که به نظر دادگاه با اهداف منشور ملل متحد سازگاری دارد. این تمایل دادگاه در رأی مربوط به هزینه‌ها به اوج خود رسید.¹³

13. مجموعه آرای دادگاه بین‌المللی دادگستری، 1950 - ص 128، 1962، شماره 319، 1971، شماره 16 و 198.

تفسیر بر اساس منظور هدف معاهده، متضمن مضار متعددی است؛ معیناً به نظر می‌رسد که در یک ارگان کوچک تخصصی بین‌المللی با معیارهای فوق‌ملی و رویه‌های سودمند در جهت اصلاح معاهدات و قواعد و مقررات تشکیل دهنده حقوق بین‌الملل، اینگونه روش تفسیری که موجد قانون مدلهم از رویه قضائی است، نقش سازنده‌ای داشته باشد. با این وجود، دادگاه جامعه اروپائی توجه زیادی به این روش تفسیری نکرده است و چنین به نظر می‌رسد که ظرافت و دقتی که ساخت عهدنامه جامعه اروپا همراه با معیارهای فوق‌ملی متضمن آن است، ضرورتاً ایجاب می‌کند که بطور کلی از تفسیر عبارتی و تا حدی محافظه کارانه متن استفاده شود. در هر حال دادگاه جامعه اروپائی از نظر مختصات مخصوص به خود بیشتر یک «انجمن» است تا یک دادگاه بین‌المللی، و برحسب وظایفش، معادل یک محکمه اداری است که اصول و قواعدی را که منعکس کننده مفاهیم حقوق اداری سیستم‌های حقوقی در درون جامعه است، بکار می‌برد.

برخی از صاحب‌نظران برجسته علم حقوق از طبقه‌بندی معاهدات جان‌بداری کرده و سبب بسط آن شده‌اند. لرد مک‌نایر مدتها قبل نقش‌های گوناگونی را که یک معاهده ایفا می‌کند و لزوم رهائی از قید این طرز تفکر سنتی که معاهدات را بر مبنای مقرراتی یکنواخت طبقه‌بندی می‌نماید، گوشزد کرد. به نظر وی برخی از معاهدات که متضمن واگذاری اراضی و حقوق مربوط به آن است، به عقد صلح در حقوق خصوصی شبیه است. معاهداتی که مستلزم داد و ستد بین معدودی کشورها باشد، حالت قراردادی دارد؛ در حالی‌که عهدنامه‌های چندجانبه نظیر معاهدات وین در مورد حقوق جنگ که یک دسته قواعد را بوجود می‌آورد، و یا نهادی مثل اتحادیه حافظ حقوق مؤلفان و مصنفان، بوجود آورنده قانون است. بعلاوه معاهده‌ای که سازمانی را ایجاد می‌کند، شبیه اساسنامه یک شرکت است. در نظر داشتن کیفیات بسیار خاص قسمتهائی از زمینه بسیار وسیعی که حقوق

معاهدات در آن کاربرد دارد، مفید خواهد بود و امید به توسعه قواعد خاص را تقویت خواهد کرد. از این رو است که مفاد و مفهوم جنگ بین طرفهای يك معاهده براساس نوع معاهده فرق می‌کند. بهرحال لرد مک‌نایر و دیگران متمایل به جانبداری از این نظریه‌اند که نوع معاهده تأثیری نسبتاً کلی بر قواعد و اصول قابل اجرا را موجب می‌شود. بدین ترتیب گفته شده است که نقش يك معاهده در جهت ایجاد قواعد و مقررات این است که: (1) توسل به سوابق مربوط به تهیه معاهده را به عنوان وسائل تکمیلی تفسیر رد کند؛ (2) از این مسئله که یکی از طرفهای معاهده، دیگر طرفها را به عنوان دولت یا حکومت بشناسد احتراز کند؛ (3) و اصل «تغییر اساسی اوضاع و احوال» را غیرعملی اعلام نماید. از بین دیگر حقوقدانان، بالاخص لرد مک‌نایر، **سرجرالدفیتز موریس** و **سرمفري والدوک** برخی از معاهدات را به عنوان مورد نظامهای حقوقی عینی بحساب می‌آورند؛ معاهداتی که برای کشورهای ثالث حقوق و تعهداتی ایجاد می‌کند.

مثال‌هایی که آورده می‌شود شامل معاهداتی است که رژیم‌های حاکم بر آبراه‌های بین‌المللی و خلع سلاح را بوجود آورده و یا معاهداتی که ایجاد کننده ارگانها است. کمیسیون حقوق بین‌الملل عمده و بجا و بمورد از طبقه‌بندی معاهدات به میزانی وسیع احتراز جسته و نظریه نظام حقوقی عینی یا موضوعی را در ارتباط با اثر معاهدات نسبت به غیر امضا کننده معاهده رد کرده است. کمیسیون مزبور همچنین قواعد خاص را در چند مورد پذیرفته، ولی دقیقاً به نظر می‌رسد که در برخوردش با این مسئله، طریق مشاهده و تجربه را در پیش گرفته است.

در تنظیم قواعد کلی تفسیر، کمیسیون ضروری ندیده است که بین معاهدات واضح حقوق و مقررات و سایر معاهدات فرق بگذارد. پیشنهادی که کمیسیون و معاهده وین، حقوق معاهدات را در اساس به عنوان پیمان و مصالحه می‌نگرد. دلیل این امر این است که امروزه حقوقدانان کمتر متمایل به قبول نوشته‌های مبتنی بر نظریه تفکیک بین معاهدات قراردادی Vertrag

و عهدنامه هاي قانوني vereinbarung هستند، که دسته دوم شامل معاهدات چندجانبه اي است که قواعد رفتاري از اين پس را تنظيم مي کنند و چارچوب يك سياست کلي را بنا مي دهند. بنابراین غرض از تباین مورد نظر، اختلافي است که بين يك عهدنامه قراردادي، سياسي و مبتني بر هدف شخصي، و يك سند قانوني فراهم شده از طرف يك کنفرانس جامع بين المللي وجود دارد. ولي اين اختلاف و وجه تمايز، چندان مشخص نيست؛ مثلاً مي دانيم در وراي کوشش هاي که در جهت تدوين قواعد و مقررات بين المللي بعمل مي آيد، مسائل سياسي و چانه زدن هاي احتيازي آميز نهفته است. به عنوان مثال مي توان از قراردادهاي ژنو در مورد حقوق درياها نام برد؛ مضافاً اينکه چنين وجه تمايزي، تفاوت ميان تدوين کنندگان قرارداد و قانون را در حقوق داخلي دچار ابهام خواهد نمود.

12

شرکت در عهدنامه هاي چند جانبه عمومي

کمیسیون حقوق بین‌الملل در یکی از پیشنویس‌های سابق خود (ماده 1 (1) سی) يك معاهدة عمومي چندجانبه را به عنوان معاهده‌اي که مربوط به استانداردهاي حقوق بین‌الملل است و رویهم‌رفته با مصالح عمومي کشورها سر و کار دارد، توصيف مي‌کند. چنین عهدنامه‌اي در حقوق بین‌الملل، نزدیک‌ترین مصداق قاعده و قانون عمومي است. رویه سازمان ملل در تشكيل يك کنفرانس براي تنظيم يك عهدنامه این است که مسئله قرار و مدار در باب معاهده را به يك ارگان سياسي محول کند. در نتیجه این رویه، مجمع عمومي و برخی از کشورهای بلوک کمونیست از چنین ارگانی مستثني شده‌اند. مغولستان و نیز آلمان شرقي، چین و ويتنام مدت مدیدی جزء اینگونه کشورها نبودند و در کنفرانس مربوط به حقوق دریاها که در سال 1958 در ژنو تشكيل شد، نماینده‌اي نداشتند. در کمیسیون حقوق بین‌الملل پیشنهاد شد که به کشورها باید این حق داده شود که بتوانند طرف این نوع معاهدات واقع شوند. این راه حل در يك پیشنویس موقتي به صورت غیرمنطقي

به این ترتیب گنجانده شد که چنین حقی جز در مواردی که خود معاهده یا قواعد و مقررات يك ارگان بین‌المللی به نحو دیگر پیش‌بینی می‌کرد، وجود دارد. پیش‌نویس نهائی کمیسیون حقوق بین‌الملل متضمن مقرراتی در این زمینه نبود و پیشنهادات اصلاحی دایر بر اینکه کلیه کشورها حق شرکت در معاهدات چندجانبه را داشته باشند، مورد قبول قرار نگرفت.